

ادبیات ملی

بقلم آقای رشید یاسمی

این اصطلاح چه معنی دارد؟ کدام ادبیات است که ملی نیست؟ آیا هر شعر یا نثری که بزبان ملی گفته و نوشته شود نسبت بآن ملت ادبیات ملی محسوب نمیشود؟ پس تسمیه قسمتی از ادبیات باین نام چه جهت دارد؟ قبلاً باید دانست که ادبیات يك قوم از هر چیز بیشتر لایق انتساب بآن قوم است باین معنی که خاک و آب و رسوم و عادات و اعتقادات حتی لغت يك قوم را وقتی با ادبیاتش مقایسه نمائیم میبینیم این ها همه ظاهری و ادبیات باطنی است بعبارة اخری ادبیات دارای علقه و رابطه محکمتری است با ذات ملت تا تمام صفات و ممیزات و علائق دیگر.

اساساً تعریف ملت چیست؟ آیا حدود جغرافیائی وحدت نژاد و زبان و دین و قانون و منافع و عادات و تاریخ هر يك جدا گانه کافی برای تعریف ملیت هست؟ البته نه - بسا ملل متمایز كکه در دین و زبان و عادات و منافع و غیره شرگت دارند و بالعکس بسا ملل معینی که در صفات مذکوره با هم شریك و سهیم نیستند امروز در میان هر يك از ملل اروپا مثل فرانسه و انگلیس و آلمان اختلاف زبان و عادات و رسوم و مذهب و منافع نمایان و در بعضی ایالات آن مملکت تفاوت فاحش با سایر نقاط محسوس است از طرفی امریکا و انگلیس که دو ملت متمایزند یک زبان و يك مذهب دارند

پس این جهات را نمیتوان جدا جدا معرف ملیت قرار داد بلکه هر يك از آنها را از لوازم و اجزاء اصلیه باید شمرد: اما دو چیز هست كکه برای تعریف ملیت کافی و لازمند و آن اشتراك عواطف و اراده است یعنی اشخاص آزادی که نسبت بیدبختی و نیدبختی یکدیگر نسبت بگذشته و آینده یکدیگر دارای عواطف و اراده مشترکند آنها را باید يك ملت

خواند در این صورت فقدان هیچک از حدود سابق الذکر مانع نخواهد بود که ملتی تشکیل بشود. این عواطف عبارتند از مسرت و حزن و احساس لذت و الم نسبت به پیش آمدهائی که بقوم واحد رخ میدهد امیدویأس نسبت بآنچه روی خواهد داد افتخار و مباهات یا تأثر و تکدر از آن چه رای آنها در زمان ماضی پیش آمده است. هر وقت جمعی نسبت بسابقه تاریخی و احوال آتیه خود چنین احساسی کردند و آزادانه طرفدار و عاشق يك چیز بودند و يك چیز را دوست داشتند و مال خود دانستند آنها را يك ملت میگوئیم.

بعبارت دیگر اگر افراد يك ملت دارای يك دسته عواطف بودند، از تذکر يك سلسله وقایع گذشته متأثر و مفتخر شدند آنوقت جماعت مزبور بمثابه شخص مجردی است که عواطف و اراده افراد آن روح او محسوب میگردد.

جمعی کثیریک قطعه خاک را دوست دارند برای آنکه در گذشته زمان نیاکان آنها در آن مکان زندگی کرده و افتخاراتی کسب نموده یا بد بختی هائی دیده اند برای آنکه اجداد آنها در این سرزمین نشانه هائی از حزن و شادی از آرزو و نومیدی گذاشته اند

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را در حقیقت این آثار به فقط از در و دیوار شکسته نمایان است بلکه در چشم شعور باطنی که در این موارد بیناتر از دیده عقل است از سر تا سر خاک وطن همین آثار پیدا است و افراد ملت را هر چند التفات هم نداشته باشند باز مثل عمارت تخت جمشید بیاد افتخارات تاریخی می اندازد در میان این آثار ادبیات مخصوصاً قسمت شعری آن مقامی بلند دارد زیرا که بهتر از هر چیز حکایت میکند از آرزو ها و عواطف گذشتگان و در واقع آئینه است که روح پیشینیان در آن منعکس میشود و بمردم جان میدهد و اینکه فردوسی فرماید:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
 بدیهی است مقصود جان دادن باموات نیست بلکه زنده کردن
 یاد آنها است در خاطر آیندگان و از این جهت فردوسی را زنده کنند.
 وطن میخوانند که هم ایران قدیم را جان بخشیده و هم ایران جدید
 را با یاد آوری افتخاراتش روح و غیرت دمیده است. در دل هر کسی
 نسبت بوطن یعنی خاک شرکای او در احساس و عاطفه و آرزو و امید محبتی
 عمیق و ریشه دار موجود است محبتی که هر چند در ظاهر نمایش ندارد
 یا وقتی شخصی در وطن است آنرا درست احساس نمی کند اما چون از
 وطن خارج شد بشدت هر چه تمامتر بجوش میاید و هر روز یاد مملکت
 در قلبش مشتعلتر و زنده تر میگردد درد غربتی که این همه از آن
 نالیده اند نمونه از این یاد آوری طبیعی است. شعر زبان این عواطفی
 است که در دلها پنهان مانده و وسیله برای ظهور و بروز ندارد شعری
 که از روزگار قدیم بیاد گارمانده افکار و عواطف پدران ما را نشان
 میدهد یعنی عمیق ترین آثار روح و قلب آنها را اناری که از سنگ و
 خاک و دیوار و در بیشتر با آنها علاقه و رابطه داشته است و در نتیجه
 ما را بیشتر با آنان مربوط میکند. شعر حافظ ما را سرحد يك عالم وسیعی
 میکشد که نه تنها آن شاعر بزرگ بلکه جمع کثیری از دانشمندان
 و متفکرین ایران در قرن های مختلف با آرزوی آن و در پی ورود آن سعی
 کرده اند و امید داشته اند

پس شعر حافظ آئینه آرزوهای جمعی کثیر بلکه اکثر اهل این
 کشور است همچون شعر مولوی و سعدی و لمایر شعراء که در عشق مجازی
 و عرفانی، در بیان رموز عشرت و کامرانی در شرح فتوحات سلاطین و وصف
 مناظر طبیعی معروف ایران داد سخن داده و مترجم احساس و عاطفه
 هموطنان خود شده اند. از این لحاظ تمام آثار نویسندگان ادبیات ملی به
 معنی اعم محسوب میشود.

اما مقصود از ادبیات ملی مطلق شعر و نثر یا تاریخ نیست بلکه آن قسمت از ادبیات عمومی مملکت است که سر و کارش با عواطف ملی و یادگارهای نژادی است مثل شاهنامه فردوسی که گوئی قصیده بزرگی است که تقدیم پیشگاه وطن کرده و در سراسر آن منظوری جز بر انگیختن احساس و غیرت ملی ندارد و چون میگوید : « تفویر تو ای چرخ گردان تفو » از زبان تمام نسلهای گذشته و معاصر و آینده اهل این سرزمین سخن میراند.

متأسفانه باین معنی ادبیات ما کمتر شعر وطنی و ملی دارد اگرچه شصت هزار شعر شاهنامه و بعضی مثنویهای تقلید او خود کم نیست ولی شخص آنطور که مایل است دسترس بشرع ملی پیدا نمیکند مگر قصیده مداین حاقانی که خود بدیوانی میارزد در زمان انقلاب مشروطه و بعد از آن تا این اواخر شعر وطنی رواجی گرفته بود از جمله تصنیف های عارفیک فصل تازه بر کتاب شاعری اضافه کرد اما تصنیف های او که یا بسته الحان موسیقی و تحت تاثیر بوالهوسی اهل این فن بود در آنها مراقبت کامل از روح زبان نمیشد دولت مستعجلی داشت که زمانی درخشیده و خاموش شد و تاثیر آن ها موسمی و موقعی بود چون از این تصنیف ها بگذریم در میان شعر های وطنی دوره اخیر جز معدودی مثل آثار آقای ملک الشعرا بهار و غیره بهیچوجه قابل این نام نبوده و غیر از تکرار در کلمه وطن اثری از شعر ملی نداشته باین لحاظ ندرخشیده خاموش شدند و ادبیات ما در همان فقر قبل از مشروطه باقی ماند . یک نفر شاعر ملی بر نخاست که خود را زبان بی آرایش « ملیت و وطنیت » قرار بدهد و با ایمان و اعتقاد راسخ بوطن شوری و اثری در کلام خود بگذارد .